

اعتراض به کلاه شاپو صدها قربانی گرفت

با هر دیدگاه تاریخی که بنگریم، ماجرای درگیری و کشتار مسجد گوهرشاد در اوایل تابستان 1314 شمسی را باید نقطه عطفی تاریخی و مهم‌ترین رویارویی مستقیم جامعه مذهبی و سنتی ایران با حکومت رضاشاه پهلوی دانست.



با هر دیدگاه تاریخی که بنگریم، ماجرای درگیری و کشتار مسجد گوهرشاد در اوایل تابستان 1314 شمسی را باید نقطه عطفی تاریخی و مهم‌ترین رویارویی مستقیم جامعه مذهبی و سنتی ایران با حکومت رضاشاه پهلوی دانست.

تاکنون آثار زیادی درباره حوادث خراسان در دوره رضاشاه منتشر شده، ولی کمتر توجهی به پیش‌زمینه‌ها و تبعات محلی ماجرا شده و نقش آفرینان محلی این حادثه بندرت مورد توجه واقع شده‌اند. این ماجرا که در اعتراض به اعمال قانون اجباری شدن استفاده از کلاه شاپوی اروپایی صورت گرفت، طی 19 تا 21 تیر به کشته شدن صدها نفر از مردم متحصن در صحن مسجد گوهرشاد منجر شد.

در این یادداشت سعی خواهد شد با بهره بردن از منابع و خاطرات منتشر نشده و آرشیوهای داخلی و خارجی، مقدمات و نتایج این حادثه و نقش عوامل تاثیرگذار محلی در آن مورد ارزیابی و بررسی اجمالی قرار گیرد.

از ابتدای سلطنت پهلوی و با معرفی محمد ابراهیم‌خان امیر شوکت‌الملک علم (امیر قائنات)، محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه / مصباح دیوان)، مشاور و امین شوکت‌الملک که از بیرجند نماینده مجلس شورای ملی بود، به رضاشاه معرفی شد تا ضمن سامان دادن اوضاع خراسان، آستان قدس رضوی را - که تا آن هنگام، به طور سنتی، خودمختار و ورای اقتدار دولت مرکزی به شمار می‌رفت - به زیر تسلط دولت مرکزی درآورد.

در اجرای این هدف و با اعمال نفوذ شوکت‌الملک علم، محمدعلی فروغی (رئیس‌الوزرا)، عبدالحسین تیمورتاش (وزیر دربار) و محمد تدین (رئیس مجلس)، اسدی برای جانشینی مرتضی قلی‌خان نایینی، نایب‌التولیه مقتدر و نسبتاً مستقل آستان قدس در اواخر سلطنت قاجاریه معرفی شد تا برای نخستین بار، قوی‌ترین و ثروتمندترین نهاد دینی و اقتصادی غیردولتی ایران و احتمالاً جهان تشیع را به طور کامل تحت کنترل دولت مرکزی درآورد.

مساله آستان قدس تنها به تغییر نایب‌التولیه و معرفی یک فرد مورد اعتماد و حمایت حکومت مرکزی محدود نمی‌شد. در یک فاصله ده ساله از آغاز سلطنت پهلوی تا برکناری اسدی، کل ساختار آستانه دچار تغییرات کلی شد. ماموران ارشد آستانه (اعم از سران کشیک‌های مختلف، روسای دوایر مختلف آستانه و روسای سلسله سادات رضوی) که هر یک دارای اقتدار و شئون خاص بودند، عملاً به کارمندان عادی دولت تبدیل شدند. اسدی در سطح شهر مشهد دست به اصلاحاتی زد که در موارد متعددی ضمن ایجاد آبادانی به تضییع حقوق مردم عادی و تصرف در اموال و املاک آنان منجر شده بود. از این میان می‌توان تبدیل دارالشفای آستانه به بیمارستان شاه رضا، تاسیس کارخانه برق، گسترش آب لوله‌کشی، ایجاد و تعریض خیابان‌های مشهد و دیگر اقدامات عمرانی، از جمله اقدامات دوران ده ساله نیابت تولیت اسدی بر آستان قدس بود. یکی از اقدامات اسدی در خراسان که کمتر به آن توجه شده و در آثار موجود درباره خراسان اطلاعات کمی راجع به آن وجود دارد، مساله مساعدت بر دست‌اندازی رضاشاه به موقوفات آستانه و تغییر ملکیت آنها از اموال آستانه به شخص شاه بود. موارد متعددی در این باره گزارش شده، ولی شاخص‌ترین مورد از این دست، تغییر اسناد ملکی قریه فریمان از آستانه به شاه بود. این اقدام از چند جهت به نارضایتی بزرگ برای حکومت مرکزی و دشمن‌تراشی برای اسدی منجر شد.

اولاً: این کار تغییر ملکیت اراضی وقفی، مخالف همه سنن شرعی و آیین‌های وقف بود و تا آن زمان سابقه نداشت. دوماً که کسانی که به عنوان مستأجران آستانه به مدت ده‌ها و بعضاً صدها سال در آن منطقه به عنوان مالک به زراعت مشغول بودند، ناگهان از مالک اجاره بده به آستانه به رعیت دربار و شاه تبدیل شدند. در این میان هم عده‌ای از زمین داران محترم محلی بودند و هم عده‌ای از شیعیان مهاجر و پرشور زواره افغان که در محل به آنها بربری و در دوره رضا شاه رسماً به آنها خاوری خطاب می‌کردند. با وجود نارضایتی‌های موجود، سیاست اسدی، در مقایسه با دوران بعد از او، بر مردم‌داری و توجه به شئون علما و حوزه‌های علمیه مشهد استوار بود. از سوی دیگر، محبوبیت و نفوذ اسدی در دربار پهلوی و دولت مرکزی تا جایی پیش رفت که محمد علی فروغی در دوران دوم ریاست وزرای خود یکی از دخترانش را به عقد پسر دوم اسدی (علی‌اکبر اسدی) درآورد. این در حالی بود که علاوه بر علی‌اکبر اسدی، برادر بزرگ او سلمان اسدی نیز به کرسی نمایندگی مجلس دست یافته بود. این اقتدار و محبوبیت و توفیق روزافزون در دربار و دولت، به مرور موجب بالا گرفتن دشمنی و رقابت سخت سه قطب دیگر قدرت حکومتی در مشهد با اسدی شد. این سه قطب، والی (فتح‌الله پاکروان)، فرمانده لشکر (سرتیپ ایرج مطبوعی) و رئیس نظمی خراسان (سرهنگ محمد بیات) بودند. کسانی که هر کدام با سودایی و نقشه‌ای به دنبال به زیر کشیدن و نابودی اسدی و افزایش قدرت و گسترش حوزه نفوذ خود در خراسان بودند.

فتح‌الله پاکروان که بین هم قطارانش به زورگویی، خشک مغزی و اطاعت بی‌چون و چرا از حکومت و بی‌توجهی به مصالح و مقتضیات محلی شهرت داشت، مدتی از خدمات دولتی داخلی به کادر دیپلماتیک وزارت خارجه و سفارت ایران در مسکو منتقل شده بود. او در بازگشت به وزارت داخله بر آن بود که به عنوان والی در ماموریت خراسان که تقریباً اواخر عمر خدمت دولتی او

بود، به جایگاه بالایی که دوست داشت، برسد.

ایرج مطبوعی سرتیپ چهل ساله‌ای بود که به دلیل دوستی پدرش در زمان قزاقی رضاخان، در جریان کودتای 1299 به آجودانی سردار سپه برگزیده شد و پس از آغاز سلطنت پهلوی با درجه سرهنگی و به‌عنوان معاون فرمانده لشکر به خراسان اعزام شد. سال 1313 که سرتیپ جان محمدخان علایی مغضوب، برکنار و زندانی شد، مطبوعی با یک درجه ترفیع و ارتقا به سرتیپی، نخست کفیل و سپس فرمانده لشکر شرق در خراسان شد.

موضوع نظمیه و پلیس مشهد تا حد زیادی با موقعیت مستحکم و باثبات آستان قدس، استانداری و ارتش خراسان در فاصله سال‌های 1304 تا 1314 متفاوت بود. در دوره نخست سلطنت رضا شاه، یک مامور پلیس به نام محمدرفیع نوایی - که به فساد و خودکامگی و بی‌قانونی شهرت داشت - ریاست نظمیه منطقه را بر عهده داشت. با تلاش و فشار اسدی و حمایت جامعه سنتی مشهد، نوایی برکنار شد و از مشهد رفت. با این همه به دلیل ساختار نادرستی که نوایی برپا کرده بود، دوران ریاست سرهنگ بیات سالخورده نیز تغییر چندانی در شرایط ایجاد نکرد. با این همه، بروز ماجرای گوهرشاد، بهترین بهانه را به دست مخالفان اسدی داد تا نوایی را مجدداً به ریاست پلیس رساند تا در طول شش سال فجایی به بار بیاورد که کم از اصل کشتار گوهرشاد نبود.

سوی اسدی و سه ضلع دیگر قدرت در منطقه، باید از اقتدار روحانیان سنتی در مشهد نیز یاد کرد. در راس این گروه، سه روحانی ارشد حضور داشتند: آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی، آیت‌الله سیدمحمد آقازاده و آیت‌الله سیدیونس اردبیلی. آیت‌الله قمی قبل از ماجرای گوهرشاد برای دیدار با شاه و درخواست برای انجام نشدن قانون اجباری شدن کلاه خارجی به تهران رفت که نه‌تنها موفق به این کار نشد، بلکه در باغ سراج‌الملک در شهر ری حبس خانگی شد و نهایتاً به همراه یاران و اقوامش به حالت تبعید و جلای وطن راه عتبات را در پیش گرفت.

سیدمحمد آقازاده فرزند معتمد آخوند ملامحمدکاظم خراسانی مرجع مقتدر عصر مشروطیت که در دوران تغییر سلطنت و اوان حکومت رضاشاه به حمایت از حکومت شهرت داشت، بتدریج از دولت مرکزی فاصله گرفت و پس از یک دوره مخالفت، زندگی محافظه‌کارانه و مداخله نکردن در امور سیاسی را در پیش گرفت. با این همه، گزارش‌های مکرر پلیس مخفی و نظمیه از میزان نفوذ و اقتدار اجتماعی آقازاده، او را به یکی از اهداف حکومت تبدیل کرد و ماجرای گوهرشاد به فرصتی برای دستگیری، محاکمه، تبعید و به قولی کشتن او در سال‌های تبعید در تهران منجر شد.

آیت‌الله سیدیونس اردبیلی، نماینده مدرسان و روحانیان معترض سنتی و چهره شاخص جامعه مهاجر آذربایجانی در حوزه علمیه مشهد بود که از نظر علم، تقوا و مریدان غیورش بسیار مورد نگرانی حکومت بود و او نیز در ماجرای گوهرشاد، صرفاً به دلیل ابراز اعتراض عاری از خشونت و امضای یک تلگراف بسیار محترمانه به رضاشاه برای لزوم توجه به خواسته‌ها و مطالبات مدنی آیت‌الله قمی، دستگیر، زندانی و تبعید شد.

دیگر چهره شاخص در تحولات مشهد در جریان ماجرای گوهرشاد، شیخ احمد بهار بود. شیخ احمد بهار از سیاست‌ورزان و روزنامه‌نگاران پس از مشروطیت بود. خانواده او که تهرانیان نام داشت، رهبر معتمدان بازار مشهد بود و پدر او محمد کاظم تهرانیان از زمان مشروطیت ریش‌سفید و معتمد بازرگانان منطقه بود. خود شیخ احمد بهار علاوه بر تحصیل علوم دینی و تجارت، مدیر روزنامه بانفوذ بهار بود و از ابتدای کودتای 1299، ضمن ارتباط مستمر با سیدحسن مدرس، همانند پسرعمه‌اش محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) مخالف دولت کودتا و رضاخان بود. شیخ احمد بهار در جریان سرکوب ماجرای گوهرشاد دستگیر، محاکمه و زندانی شد. اگرچه او با وجود تحمل شکنجه‌های شدید جسمی و روحی همواره دخالت در این موضوع را کتمان کرد، ولی اسناد و قرائن موجود نشان می‌دهد که او به دلیل سابقه شخصی، شغلی و خانوادگی‌اش، نقش کلیدی و تعیین‌کننده‌ای در اتحاد و هماهنگی روحانیان، بازاریان و روزنامه‌نگاران در جریان ماجرای گوهرشاد به عهده داشت. او پس از 15 ماه زندان به شفاعت ملک‌الشعرا از زندان آزاد شد و در سال‌های پس از شهریور 1320 و صدارت قوام السلطنه منشی نخست وزیر شد. او این مقام را تا دوران نخست‌وزیری مصدق حفظ کرد. در دوران مصدق، بهار نخست به ریاست دفتر مصدق منصوب شد، ولی پس از واقعه 30 تیر 1331 و جابه‌جایی نیروهای طرفدار دولت، احمد بهار نیز از شغلش کناره گرفت.

در ماجرای گوهرشاد، دو عنصر اصلی به عنوان رهبران تحریک مردم معرفی شدند. یکی از آن دو شیخ محمدتقی بهلول واعظ جوان گنابادی بود که چند روز قبل از حادثه وارد مشهد شده بود و دستگیری او آتش اعتراضات را مشتعل کرد. نفر دوم نواب احتشام رضوی یکی از سرکشیک‌های آستان قدس بود که به دلیل نارضایتی از وضع موجود به صف مخالفان پیوست. بهلول پس از کشتار به طرز مرموزی از ایران به افغانستان گریخت و احتشام رضوی نیز دستگیر، محاکمه، زندانی و سپس سال‌ها به عنوان تبعید به ساوه فرستاده شد. چند ماه پس از ماجرای گوهرشاد، اسدی با گزارش‌های نادرست رقبا و دشمنان محلی خود، والی، رئیس پلیس و فرمانده ارتش به اتهام تحریک پنهانی مردم، کارکنان آستان قدس و رعایای فریمان و فراری دادن شیخ بهلول از کار برکنار، دستگیر و پس از یک محاکمه چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم و 29 آذر 1314 تیرباران شد. تلاش محمد علی فروغی برای نجات جان اسدی و دو فرزند او نه‌تنها به جایی نرسید که به برکناری خود او از ریاست وزرای نیز انجامید. بعد از شهریور 1320 فرزندان اسدی موفق به تجدید دادرسی شدند و ضمن اعاده حیثیت پدرشان جسد او را از گورستان عمومی مشهد خارج و در جوار حرم امام رضا(ع) دفن کردند.

سرهنگ بیات اندکی پس از ماجرای گوهرشاد از کار برکنار شد و سرهنگ نوایی با پسرش ریاست نظمیه و تامینات مشهد را به عهده گرفتند. در طول یک دوره کمتر از شش سال، جو ارباب و جاسوسی در مشهد ایجاد کرد. گزارش‌های رسمی زیادی درباره اخاذی او و یارانش از افراد معتبر و محترم مشهد وجود دارد که با اعمال شکنجه‌های شدید اعترافات دروغ از آنان می‌گرفت یا

تهدیدشان می‌کرد که اگر پول مورد نیاز او را تامین نکنند، به جرم همدستی در شورش‌های ضددولتی نابودشان خواهد کرد. نوایی و فرزندش پس از شهریور 1320 با شکایت جمعی از قربانیان یا خانواده‌های آنان دستگیر شد و در زندان درگذشت. ایرج مطبوعی پس از ماجرای گوهرشاد مجدداً ترفیع گرفت و فرمانده لشکر تبریز شد. او در جریان شهریور 1320 با خفت و فضاحت کم‌نظیری دستور ترک مخاصمه و تسلیم قوایش در برابر هجوم نیروهای شوروی را صادر کرد. به همین دلیل پس از شهریور 1320 مطبوعی محاکمه، خلع درجه و زندانی شد. با این همه پس از چند سال مورد عفو شاه جوان واقع شد و مجدداً به ارتش بازگشت و حتی سناتور مجلس سنا شد. مطبوعی پس از انقلاب در سنین کهولت مجدداً محاکمه و اعدام شد. فتح‌الله پاکروان پس از ماجرای گوهرشاد همزمان با والیگری نایب‌التولیه آستان قدس نیز شد. این نخستین بار در تاریخ ایران بود که این دو سمت در اختیار یک نفر قرار می‌گرفت و از سوی دیگر این نخستین بار بود که یک فرد غیرمذهبی با داشتن همسری اروپایی به ریاست آستانه منصوب می‌شد. پاکروان نیز بعد از شهریور 1320 دستگیر و زندانی شد ولی چندان در زندان نماند و با عفو شاه جوان آزاد شد. بعدها پسر وی سرلشکر حسن پاکروان از ارتش به ساواک منتقل و دهه 40 شمسی رئیس ساواک شد.

ماجرای گوهرشاد به قهر و بی‌توجهی کامل حکومت مرکزی با خراسان و مشهد انجامید. برای یک دوره طولانی، حکومت پهلوی نه تنها اعتنای چندانی به وضع رفاه و آبادانی آن منطقه نشان نداد، بلکه در برخی زمینه‌ها از جمله وضعیت حوزه‌های علمیه مشهد، اصرار بر رکود و تعطیلی و توقف فعالیت مدارس چند صد ساله دینی در مشهد داشت. این وضع و سیاست تبعیض‌آلود حتی تا حدی بعد از سقوط رضا شاه ادامه داشت.

علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف رضا شاه، در بخشی از خاطرات خود ذکر می‌کند تصمیم رضاشاه ابتدا کشف حجاب در بهار 1315 بود، ولی ماجرای گوهرشاد و فضای ارباب ناشی از دستگیری نیروهای مذهبی و اعدام اسدی موجب شد این اقدام را جلو انداخته و با استفاده از فضای موجود، آن را در 17 دی 1314 عملی کند.

ماجرای گوهرشاد نقطه عطف و خط پایانی بر داستان تعامل دین و دولت در ایران عصر رضاشاه بود. اگر در یک دوره ابتدایی هماهنگی و همیاری‌هایی بین دولت و جامعه سنتی وجود داشت، در فاصله بین سال‌های 1307 تا 1314 کشمکش و چالش سنت و تجدد آمرانه بشدت در جریان بود و ماجرای گوهرشاد و به تبع آن داستان کشف حجاب نقطه پایانی این چالش بود. پس از کشف حجاب در یک دوره کمتر از شش سال، جامعه سنتی و دینی ایران مغلوب و منزوی شد. با این همه، انجام سیاست‌های جدید فرهنگی و مدنی از طریق اعمال خشونت و بدون توجه به مطالبات، ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی، اگرچه در کوتاه‌مدت به ضعف و انزوای جامعه مذهبی ایران منجر شد، ولی در درازمدت به رشد و تقویت نیروهای مذهبی و خروج اجباری رضا شاه از صحنه قدرت در ایران انجامید.

مجید تفرشی / پژوهشگر آرشیو ملی بریتانیا